

بررسی نقش شاه اسماعیل در ایجاد حکومت صفوی

دکتر علی سالاری شادی^۱

چکیده:

تشکیل حکومت مستلزم مقدمات و زمینه های خاصی سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و است. اما تشخیص آنها همیشه به سهولت امکان پذیر نیست و بعضاً جابجایی زمینه های فرعی به جای عوامل اصلی تحت تاثیر علایق و انگیزه های مختلف و یا دشواری مساله وجود دارد. از طرفی وابستگی مورخان و تلاش حاکمیت برای مشروعیت بخشی خود باعث شده تا دستاوردهای غیر واقعی و اما مطبوع حاکمیت اغلب جایگزین عوامل اصلی تشکیل حکومت ها گردد و مطالب واهی و ساختگی عوامل واقعی را به بوته فراموشی سپارد. در این میان اغلب افتخار تشکیل حکومت ها به نام بنیانگذاران آنها رقم خورده است.

به عبارت دیگر شخصیت نخستین دودمان ، عوامل و زمینه های دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد. یکی از حکومت هایی که زمینه ها و عوامل تشکیل آن شایسته بررسی بیشتر است ، حکومت صفوی است. مورخان این عصر طبق معمول مورخان متقدم ، کمتر به جستجوی عوامل و زمینه های مناسب و مساعد تشکیل این حکومت پرداخته اند و بدون توجه به سوابق ، زمینه ها و عوامل انسانی و اجتماعی ، آن را صرفاً شاهکار شاه اسماعیل و الطاف الهی در حق او دانسته اند. این مقاله مروری گذرا بر تشکیل حکومت صفوی با تاکید بر نقش شاه اسماعیل صفوی دارد. در این بررسی مقدماتی سعی شده است عوامل و مواردی از زمینه های تشکیل حکومت نشان داده شود و در ادامه به کیفیت نقش شاه اسماعیل در تشکیل حکومت صفوی توجه می گردد.

واژگان کلیدی: تاریخ ، خاندان صفوی ، تشکیل حکومت صفوی ، قبایل قزلباش ، شاه اسماعیل ، حسین بیگ ، لسله

سابقه موضوع

تشکیل حکومت صفوی ذهن مورخان عصر صفوی را به این شکل سامان داد یا با تجاهل این گونه و نمودند که امداد و الطاف غیبی باعث موفقیت اسماعیل در دست یابی به سلطنت با هدف برانداختن ضلالت و اجرای عدالت و امن و امان شد. هر چند معدود مورخانی بودند که عوامل دیگری را نیز مؤثر و دخیل دانسته اند. در عصر جدید محققان زیادی به این بحث توجه کرده اند و اغلب به تکرار همان نوشته مورخان پیشین پرداخته اند، هر چند عده ای نیز به بیان واقعیت هایی فرا تر از نوشته مورخان متقدم دست زده اند. از جمله اینان میشل مزاولی است که در بحث از تشکیل حکومت صفوی با رویکردی به مسائل اجتماعی و مذهبی آسیای صغیر، پیدایش دولت صفوی را از منظر مسائل آن منطقه ارزیابی کرد. در این میان فاروق سومر نیز به نقش قبایل قزلباش که ریشه در آسیای صغیر داشتند، تاکید ورزیده است. برعکس، هینتس در اثر مقدماتی خود بدون آنکه وارد بحث تاریخ صفویان در عصر حاکمیت گردد، تشکیل حکومت صفوی را ملی قلمداد نمود. راجر سیوری نیز همان ذهنیت هینتس را تعقیب می کند با اشاره به پاره ای از موارد فوق، به سابقه ذهنی نظام سیاسی سلطنت در ایران قبل از اسلام در تشکیل حکومت صفوی تاکید می نماید و در کنار آن به اهمیت و نقش هوشیارانه اسماعیل در فرایند حاکمیت صفوی توجه کرد.

در این نوشته سعی شده است با توجه به اوضاع سیاسی دولت-شهری و وضعیت منحنی نظامی عصر به ارزیابی نقش شاه اسماعیل در این فرایند بپردازد. مورخان متقدم و محققان معاصر کمتر به مسایل سیاسی و نظامی عصر توجه کرده اند و بر عکس نقش فوق العاده ای برای اسماعیل تعریف نموده اند. حال بر اساس اشاره و ایماهای منابع عصر صفوی و استنباط از ناگفته آنها این موارد به بحث گذاشته می شود.

الف) زمینه های تشکیل حکومت صفوی

حکومتی که به سال ۹۰۷/۱۵۰۱ م. توسط شاه اسماعیل صفوی در تبریز اعلام شد، زمینه های متعدد داشت و تداومی طولانی یافت و هدف از این نوشته ضمن بیان مختصری از زمینه های آن، به بررسی نقش اسماعیل صفوی در آن است.

۱- خاندان صفوی

قدیمی ترین زمینه تشکیل حکومت صفوی را باید در بطن ثروت و مکتب خاندان صفوی، و همچنین

توجه تصنعی و سودجویانه آنها به خانقاه داری و منتسب نمودن خود به مشایخ عصر چون شیخ زاهد جستجو کرد که هسته آن در عصر صفی الدین اردبیلی (متوفی ۷۳۵/۱۳۳۵ م) ریخته شد. این خاندان در فضای عصر ایلخانی خود را به شیخ زاهد بستند و با ادعای جانشینی او در عصر گسترش طریقت های صوفیانه و خانقاه داری خود را با آن انطباق دادند.^۱

میراث دار مادی و خانقاه داری صفی الدین نصیب پسرش صدرالدین گردید. در حالی که بر اساس ادعای خود صفویان، صفی الدین مسند ارشاد یا به تعبیری بهتر خانقاه داری را از شیخ زاهد و نه از پدرش دریافت کرد. اما اگر آن درست باشد پس انتقال آن به فرزندش صدرالدین بحث بر انگیز است. در این میان هوشیاری و زرنگی صدرالدین (متوفی ۷۷۹/۱۳۷۸ م) را نباید دست کم گرفت. او ضمن حفظ همان تشکیلات ابتدایی خانقاه داری به دنبال خلق دستاویزهای معنوی دیگری افتاد و به شکلی مبهم ادعای سیادت کرد.^۲ او سپس با دور اندیشی خاصی به ساخت مقبره خاندان صفوی بر مزار پدرش اقدام نمود^۳ که بعدها آن هسته ستاد خاندان صفوی گردید.^۴

پس از صدرالدین، خواجه علی معروف به سیاه پوش (متوفی ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۷ م) رئیس این خاندان شد. شهرت عام دارد که وی با امیر تیمور چند بار ملاقات داشته است که در نتیجه این ملاقات ها تیمور مقهور کرامات وی شد و به درخواست او اسرای آسیای صغیر را آزاد کرد.^۵ صرف نظر از صحت و سقم این قضیه، این موضوع تأکیدی بر پیوند حاکمیت صفوی با قبایل آسیای صغیر در ایام شکل گیری حکومت آنها است و آن به هیچ وجه مستندی دال بر پیوند صفویان با آناتولی در این مقطع و قبل از آن نیست.

شیخ ابراهیم (متوفی ۸۵۱ هـ / ۱۴۴۷ م) منشأ حادثه ای و یا اقدامی خاص نشد. اما از وقتی که جنید (۸۵۱-۱۴۴۷/۸۶۴-۱۴۶۰ م) ضمن منازعه و طرح ادعایی به جدالی ناموفق با عمویش شیخ جعفر دست زد رویکردی جدید در خاندان صفوی اتفاق افتاد، چرا که ظاهراً پای جهانشاه هم در حمایت از شیخ جعفر در میان بود. با این وضعیت جنید که جاه طلب و دارای اهداف خاصی بود، اردبیل را ترک و به آناتولی رفت.^۶

زرنگی و هوشیاری جنید در انتخاب مقصدی مناسب که همان آناتولی باشد، آشکار است. او سرزمین قبیله زده آناتولی را برگزید. این انتخابی دقیق و حساب شده بود و آن جنید را به نیروی عظیم قبیله ای آسیای صغیر که سابقه زیادی در پیوستن به مدعیان قدرت داشت، وصل نمود. در نهایت

موفقیت جنید چشمگیر بود و دستاورد های عمیق در بر داشت. جنید در آناطولی دنبال اهداف سیاسی و نظامی بود. زمینه های خاصی نیز در این منطقه وجود داشت. از جمله وجود قبایل محروم و تشنه قدرت و وجود نوعی خلاء سیاسی در پاره ای از آن منطقه، مهمترین وجه مورد نظر او را عملی می کرد. او به یارگیری در میان قبایل محروم و فقیری که آمادگی هر نوع خطر پذیری را داشتند، دست زد. گذشته از آن مسائل اعتقادی نیز در این میان رد و بدل شد و جنید برای نزدیکی هر چه بیشتر و بهره جویی از این سرمایه بزرگ انسان قبیله ای خود را ملزم به قبول اعتقادات آنها کرد که در نهایت به تمام و کمال به نفع او شد. چرا که حداقل در اعتقادات قبایل مذکور نوعی کیش شخصیت وجود داشت که آن می توانست مورد بهره برداری جنید قرار گیرد. اقدام مهم دیگر جنید که بی ارتباط با موضوع فوق نیست روی آوردن به اوزون حسن بود. این فرمانروا نیز به خاطر دشمنان فراوان و آرزوهای دور و دراز، بی میل به این ارتباط نبود.^۷ به تبع این ارتباط موفقیت مهم دیگر او ازدواج با خواهر اوزون حسن بود^۸ که آن عملاً صفویان را به مرکز قدرت بیش از پیش نزدیک کرد. البته قبل از جنید صفویان هیچ ارتباطی با آسیای صغیر نداشتند و هیچ ضرورت و یا فلسفه خاصی و یا توجهی برای آن وجود ندارد. بی شک جنید نخستین و مهم ترین حلقه اتصال خاندان صفوی با قبایل آناطولی بود. او از این قبایل بهره نظامی گرفت. در مراحل بعد با جمع آوری نیرو با اجرای عملیات نظامی علیه طرابوزان و چرکس ها پرداخت و جان بر سر این توسعه طلبی گذاشت.

اقدامات جنید را فرزندش حیدر با تغییرات و تحولاتی چند تداوم بخشید. او با خاندان آق قویونلو که اکنون دایی های او محسوب می شدند، رابطه خویشاوندی دیگری برقرار نمود و با دختر دایی خود یعنی دختر اوزون حسن ازدواج کرد. ارتباط تنگاتنگ با قبایل آسیای صغیر به راحتی و بدون محدودیت در پناه حاکمیت آق قویونلو یافت. از آنها گذشته، او در تداوم عملیات نظامی پدر، سه لشکرکشی به حوالی ممالک شروان داشت که در نهایت جان خود را بر سر آن از دست داد.^۹ در عصر وی در پناه مناسبات حسنه نخستین با آق قویونلوها، فعالیت ها و تشکیلات نظامی در سایه خانقاه و خانقاه داری تقویت شد تا جایی که به تسلیح طرفداران پرداخت و خود در ساختن سلاح مهارت خاصی پیدا کرد.^{۱۰} به علاوه با ایجاد کلاه مخصوصی پیروان خود را از دیگران متمایز کرد که به قزلباش مشهور شدند.^{۱۱} با قتل حیدر (۸۹۲/۱۴۸۷م) و زندانی شدن فرزندان وی در استخر فارس وضعیت دشواری برای آنها پیش آمد. اما اختلاف داخلی آق قویونلوها کار صفویان را رونق بخشید، چرا که

رستم بیگ علیه الوند از آنها استمداد جست و آنها نیز برای مدتی کوتاه یاور حاکمیت شدند، لیکن سوء ظن حاکم آق قویونلو، سلطان علی را به کام مرگ (۸۹۹/۱۴۹۴م) کشاند.^{۱۲} بدین سان این سومین نسل خاندان صفوی در بازی سیاسی و نظامی عصر شرکت کرد و به قتل رسید. لیکن حضور قوی و ملموس سران قبایل آناتولی توانست اسماعیل پسر خردسال حیدر را حفظ کند.^{۱۳} سران قبایل پس از انتظاری هفت ساله در پی قتل رستم بیگ (سال ۹۰۲/۱۴۹۷م) که فروپاشی آق قویونلوها را رقم زد، بالاخره، اسماعیل را در سال ۹۰۷/۱۵۰۱م به سلطنت نشانند. بدین ترتیب از زمان جنید با اتکا به قبایل آسیای صغیر و حوالی مرزهای شام مناسبات خاصی میان آنها و صفویان به وجود آمد که در نهایت مرحله به مرحله آن دو را به قدرت رساند.

۲- قبایل قزلباش و خاندان صفوی

عامل اصلی قدرت و نیروی انسانی کارآمدی که صفویان را به حکومت نشانند، قبایل آسیای صغیر بودند. صفویان از زمان جنید فارغ از هر نوع خویشتن داری آمادگی همکاری عقیدتی، فکری، نظامی و سیاسی را با هر نیرویی که بتواند به عنوان رزمنده در کنارشان باشد، داشت. اتحاد با قبایل آناتولی و ایجاد پیوند با آق قویونلوها از نمونه های بارز این همکاری فراگیر است. خاندان صفوی از زمان جنید به خاطر یافتن پایگاه اجتماعی برتر و یارگیری بیشتر اعتقادات خود را با باورهای عامیانه و گرایش های التقاطی قبایلی که در پهنه وسیعی از آناتولی و شمال شام مسکن داشتند، هماهنگ کرد. از طرفی قبایل مذکور در تبلیغ و تحمیل عقاید خود تلاش فراوانی به عمل می آوردند.^{۱۴} این قبایل که جذب صفویان شدند در عرصه قدرت چوبی آسیای صغیر محروم مانده بودند و در جستجوی فردی چون جنید بودند تا به عنوان منجی آنها را از این وضعیت نجات دهد.

حصول قدرت برای جنید به هر طریق ممکن، مشروع بود. بر این اساس وی خود را ملزم به پذیرش اعتقاداتی کرد که نزد قبایل مناطق مذکور به صورت عامیانه بر اساس تعالیم شیوخ و بابایان منطقه جا افتاده بود.^{۱۵} این باورها نزد محققان امروزی به اصطلاح «اسلام مردمی» معروف است.^{۱۶} این گرایش ها بعضاً رنگ و بوی غالیانه داشت و با اعتقادات دینی (اسلامی) در یک جامعه شهری و یکجانشین که تحت نظر فقها بود، تفاوت داشت. به هر حال جنید آن قبایل را مرید خود کرد و خود نیز پاره ای از اعتقادات آنها را پذیرفت. در میان منابع متقدم یحیی بن عبداللطیف قزوینی به رویکرد اعتقادی جدید جنید تصریح شده است.^{۱۷} در این میان به احتمال قریب به یقین، گرایش شیعی از زمان

جنید در خاندان صفوی راه یافت. البته زمینه مناسبی از قبل وجود داشت و آن مساله سیادت بود که به صورت مبهم توسط صدرالدین مطرح شده بود.^{۱۸} در مراحل بعد به شکل بحث برانگیزی برای صفویان چنان جا افتاد که رد سیادت آن به دشمنی تعبیر می شد.^{۱۹}

بدینسان خاندان صفوی در سیر روند خود ابتدا به خانقاه داری و پس از آن به سیادت و بعد به تشیع (غالیانه مورد نظر قبایل آناتولی) روی آوردند و در همه این موارد به مقتضیات روز عمل می نمودند. اما دستاورد این روند برای صفویان در نهایت فراهم آمدن نیروی عظیم قبیله ای آناتولی بود که آینده خود را در گروه همکاری با این نیروی پر اهمیت می دیدند، از طرفی آن نیروی عظیم و متفرق و بازمانده از کسب قدرت در صحنه آناتولی دنبال عامل وحدت بخشی بودند که با ورود جنید این آرزو به واقعیت پیوست. لذا میان آنها و جنید یک پیوند عمیق و طبیعی که متضمن اهداف سیاسی و اقتصادی بود ایجاد شد اما سیمای ظاهری آن فضایی شبه صوفیانه و ماورایی به خود گرفت. در این میان داد و ستدهای عقیدتی خاصی نیز صورت پذیرفت. تا این مرحله موفقیت های خاص و اساسی حاصل شده بود اما عوامل اصلی و تکمیلی دیگری لازم بود تا موفقیت عملی حاصل گردد. اوضاع ناپایدار سیاسی و نظامی می توانست بهترین فرصت برای این چنین مدعیان قدرت جویی باشد. حال در این شرایط کافی بود تا شطرنج سیاسی و نظامی اندکی تغییر کند تا چنین گروه هایی بخت خود را آزمایش نمایند. این موقعیت نه در آناتولی بلکه در جایی دیگر به وقوع پیوست و آن انحطاط سیاسی و نظامی عصر در ایران و مرزهای آن بود.

۳- اوضاع منحنی سیاسی عامل قاطع در شکل گیری حاکمیت صفوی

گذشته از زمینه ها و پیوندهای فوق، عامل قاطع و بارز در قدرت گیری صفویان را باید در اوضاع منحنی نظامی و آشفتگی سیاسی عصر جستجو کرد. مورخان عصر صفوی تمایل به بحث از این مقوله ندارند، چرا که به زعم آنها تشکیل حکومت صفویان مرتبط با مسائل ماورایی، توفیق الهی و مقدر فرض کرده اند. با این حال بعضی از مورخان صفوی اشاره کوتاهی به تفرقه شدید سیاسی و نابسامانی اوضاع عراق عجم، آذربایجان در نتیجه اختلاف آق قویونلوها کرده اند.^{۲۰} از جمله روملو در بیان اوضاع سال ۹۰۷/۱۵۰۱م یعنی سال تشکیل حکومت صفوی به تفرقه شدید سیاسی اشاره دارد و خاطر نشان می نماید که مناطق مختلف ایران در اختیار حکومت های ذیل بودند:

«خاقان اسکندرشان در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیگ بایندر در یزد و رئیس

محمد کره در ابرقو و حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروز کوه و باریک بیگ پرناک در عراق عرب و قاسم بیگ در دیار بکر و قاضی محمد به اتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان و سلطان حسین میرزا در خراسان و امیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان میرزا در بلخ و ابوالفتح بیگ با بندر در کرمان».^{۲۱} اسحاقچی پاشازاده فهرست این مدعیان و یا صاحبان قدرت را تا هجده مورد بر می شمارد.^{۲۲} این خلاء بزرگ سیاسی که سرزمین وسیعی را به دولت - شهر تبدیل کرده بود ، مهم ترین عامل در موفقیت آنها بود. تفاوت صفویان با مدعیان دیگر در این بود که اینان نیروی قبیله ای - نه شهری - فراوان و مستعد در اختیار داشتند و از طرفی زیرکی و هوشیاری آنها در این بود که ابتدا به طرف ایران مرکزی که فاقد نیروی قبیله ای و اغلب شهرنشین بودند ، هجوم آوردند.

درست است که رابطه مریدانه ای میان صفویان و قبایل قزلباش وجود داشت و این در بالا بردن توان رزمی آنها موثر بود، اما وجود وزنه قوی نظامی و سیاسی می توانست صفویان را در کسب قدرت ناکام بگذارد. اما از بخت صفویان ، هیچ کدام از نیروهای سیاسی که روملو به آنها اشاره می کند توان کافی برای حفظ خود نداشتند. بدین سان نظام دولت - شهری مشخصه ایران در آستانه تشکیل دولت صفوی است. این نظام دولت - شهری ایران مرکزی و آشفته گی سیاسی شمال غرب و شرق یعنی قلمرو آق قویونلوها و تیموریان ، قزلباشان را حاکم بلامنازع ایران کرد. آق قویونلوها از زمان مرگ سلطان یسوق (متوفی ۸۹۶/۱۴۹۱م) مرتب درگیر جنگ داخلی بودند که بارها به تقسیم قلمرو آنها انجامید و حکام آن دائم تغییر می کرد. از طرفی رابطه معکوسی بین انحطاط و زوال آق قویونلوها و ترقی طریقت صفویان وجود دارد. عصر اوزون حسین اقتدار آق قویونلو مقارن با اولین اقدامات نظامی جنید است. در ادامه ، به مرور آق قویونلوها دچار ضعف شدند و صفویان از این ضعف سود بردند. وضع تیموریان بهتر از آق قویونلوها نبود.

این اوضاع به همین جا ختم نمی شود. شهری مانند بغداد به تعبیر بوداق منشی بی جدال به دست سپاهیان قزلباش افتاد^{۲۳} و هنوز سپاه قزلباش به فرماندهی حسین بیگ لاله به دو منزلی بغداد نرسیده بود که باریک بیگ پرناک با فرار خود شهر را رها کرد.^{۲۴} لشکرکشی به خوزستان به سهولت انجام شد و اردوی نظامی قزلباش کاروان گونه پیشروی می کرد. شهر شیراز «بی کلفت اغیار» تصرف شد.^{۲۵} علت اینکه شهری چون شیراز به این سادگی تصرف شد به خاطر بی کفایتی سلطان مراد آق قویونلو بود که علی رغم استقبال قاسم بیگ پرناک حاکم شیراز و سادات و اکابر آن دیار از وی ، حکم به غارت

شهر و اسارت قاسم بیگ داد.^{۲۶} این سلطان سیزده ساله در آن وضعیت فاقد هرگونه درایت و استعداد بود تا مانع از فروپاشی اردوگاه آق قویونلوها شود. اوضاع بعضی از شهرها مانند کرمان بهتر از این نبود به گونه ای که محمد خان استاجلو آن را با ۶۰۰ نفر فتح کرد.^{۲۷} همین که سپاهیان قزلباش متوجه یزد شدند، مراد بیگ بایندر حاکم آن دیار فرار را بر مقاومت ترجیح داد.^{۲۸} اوضاع منطقه خراسان نیز بهتر از آنها نبود. وضع تیموریان به مراتب بدتر از آق قویونلوها بود، چرا که با درگذشت سلطان حسین بایقرا تنها شهر هرات برای تیموریان مانده بود که آن هم گرفتار اختلاف داخلی میرزایان تیموری و حکومت جوان و سلطه طلب ازبکان شد و در آستانه سقوطی برگشت ناپذیر قرار داشت.^{۲۹} حال چنانچه زمینه ها و موارد فوق را در کنار هم قرار دهیم تشکیل حکومت صفوی امری عادی و خالی از غرابت است. اینکه مورخان عصر صفوی به توضیحات و توجیحات مبنی بر توفیقات الهی و تأییدات ارواح ائمه هدی (ع) در حق اسماعیل دست زده اند، خالی از حقیقت است.^{۳۰} محققان جدیدی مانند سیوری نیز بر اساس همان ذهنیت ها به بساختن مشروعیت هایی چند برای صفویان اقدام کرده اند که چندان با روند طبیعی وقایع نمی خوانند.^{۳۱} چرا که اردوگاه صفوی - قزلباشی لزومی به اخذ مشروعیت از مردم نداشت. مشروعیت آنها همان شمشیر قزلباش بود و تضمین کافی نیز داشت و همین کفایت می کرد. در کنار آن مدعی قدرت جوی مهم دیگری نبود تا مانع گردد. در تاریخ حادثه عجیب و غریب اتفاق نمی افتد و رخدادها در یک چارچوب طبیعی و منطقی روی می دهند. حوادث تاریخی یک شبه خلق نمی شوند و خاتمه نمی یابند، بلکه مسبوق به سوابق و حصول شرایط است. اما به خاطر نوع روابط انسانی، علایق مذهبی، سیاسی، فرهنگی و پیچیدگی مناسبات انسانی به راحتی قابل تشخیص نیستند.

ب) نقش شاه اسماعیل در تشکیل حکومت صفوی

حال با توجه به این سابقه و آن عوامل، نقش اسماعیل در فرایند تشکیل حاکمیت صفوی چگونه است؟ آیا واقماً وی نقشی در این میان داشته یا اینکه او در کلیت ماجرا خود معلولی و یا فرعی از یک اصل و یا صرفاً دارای نقشی پوشالی بوده؟

در گذشته و حال (مورخان و محققان) گزافه گویی های فراوانی در خصوص نقش شخصیت اسماعیل در تشکیل حکومت صفوی گفته شده است. اغلب مورخان عصر صفوی بدون در نظر گرفتن زمینه ها و شرایط روزگار، شکل گیری حکومت صفوی را منتسب به شخصیت قهرمانی و ماورایی اسماعیل

می‌دانند. مخصوصاً مورخان با توجه به رویاهای الهام آمیز شیخ صفی‌الدین منقول در صفوة الصفا خاطر نشان کرده‌اند که تعبیر آن رویاها در ظهور شاه اسماعیل تعبیر یافت.^{۳۲} بعضی از مورخان مانند امینی مؤلف فتوحات شاه‌ی، مؤلف جهانگشای خاقان، امیرمحمود خواند میر، مؤلف عالم‌آرای شاه اسماعیل و.... از اقدامات قهرمانانه شاه اسماعیل حکایت فراوانی بیان کرده‌اند.

مطالب مورخان مذکور حتی نوشته‌های محققان امروز را تحت تاثیر فراوان قرار داده است. اینان علی‌رغم اشاره به موارد متعدد دیگر و با وجود اطلاع از کم و کیف وقایع، باز نمی‌توانند فارغ از آن ذهنیت و بدون آب و تاب فراوان درباره اسماعیل مطالب خود را سامان دهند. در نهایت او را شخصیتی فرهنگدوست، قوی و خردمند، دارای بینش و رهبری توانا و لایق ارزیابی کرده‌اند و به شکلی تمام‌زمینه‌های دیگر از جمله آشفتگی سیاسی و نقش قاطع قبایل قزلباش در حاشیه و به شکلی فرعی مورد توجه قرار داده‌اند و حتی به مرور تمام آن عوامل و زمینه‌ها در سایه اسماعیل به فراموشی سپرده شده است. سیوری با اشاره به مشکلات اسماعیل او را دارای جذبه، استعداد در رهبری، شجاعت و.... قابلیت سیاسی می‌داند.^{۳۳} زرین‌کوب علاوه بر آن وی را علاقمند به علم و هنر معرفی کرده است.^{۳۴} فاروق سومر با وجود این که عنوان اثرش تحت عنوان نقش ترکان آناتولی در تشکیل حکومت صفوی می‌باشد و در متن کتاب این موضوع را با جدیت پی گرفته است، در نهایت از شخصیت بزرگ، اقتدار و عالم‌بودن اسماعیل سخن گفته است.^{۳۵} گذشته از آنها غلام سرور در ارزیابی شخصیت اسماعیل دچار هیجان شده و مطالب نامربوط با توجیه‌های خاص را با تکیه بر شجاعت‌هایی چون جسد سوزاندن و شکار خرس و شیر به هم بافته که بیشتر به نقالی شباهت دارد تا تحقیق. از جمله می‌نویسد: «(شاه اسماعیل) درشروان و خراسان از سر مردمان و در اصفهان از سر حیوانات مناره ساخت؟!». ^{۳۶} آیا واقعا لزومی دارد که چنان با بی‌تفاوتی سر آدمی و حیوان را در یک ردیف قرار دهیم تا مثلاً قهرمانی شاه اسماعیل را به رخ بکشیم.

حال با این وجود اسماعیل که بود؟ چه می‌گفت؟ در چه سن و سالی و با استفاده از چه موقعیتی و در کجا به قدرت رسید؟ چه کسانی در کنار وی بودند؟ تصمیم‌گیرنده اصلی چه کسانی بودند؟ مورخان عصر صفوی تمایل به بیان کودکی اسماعیل ندارند، مگر آن که بخواهند مساله غیبی و ماورایی در ارتباط با او بیان نمایند.^{۳۷} آنها وی را مرشد کامل، مورد توجه الطاف الهی و منظور نظر ارواح ائمه هدی دانسته‌اند. پس از قتل سلطان علی، سران قزلباش (۸۹۹/۱۴۹۲م) اسماعیل هفت ساله را به

گیلان انتقال دادند. از زندگی مخفیانه او در گیلان جز مطالبی که وجهه ماورایی او را بالا برد^{۳۸}، چیز خاصی در دست نیست. بیشتر بوداق منشی است که اشاره کوتاهی به دنیای کودکی او دارد که چگونگی با تیر و کمان، مرغ و غاز و اردک خانگی مردم را می زد و کارکیا علی میرزا بهای آنها را به صاحبانشان مسترد می کرد.^{۳۹} روملو نیز خاطر نشان می کند وی در آن ایام تناضای نان ریزه اردبیل را می نمود.^{۴۰} البته طبیعت یک کودک هشت و نه ساله همین است. بوداق منشی متذکر می شود که اسماعیل بر زانوی کارکیا میرزا می نشست و با ریش او بازی می کرد.^{۴۱} این وضعیت اسماعیل در گیلان است. آری در پس این چهره کودکانه، سران قبایل قزلباش قرار دارند و از لحظه قتل سلطان علی تا جلوس اسماعیل در تبریز و پس از آن شورای اهل اختصاص کارها را هدایت می کردند. ظاهراً اولین بار مینورسکی بود که نقش اهل اختصاص را به سان هسته مرکزی حزب در یک نظام توتالیتر مورد اشاره جدی قرار داد.^{۴۲} رومر هم معتقد است نباید اسماعیل را بچه نابغه ای تصور کرد.^{۴۳} علی رغم آن همین رویمر نتوانست بطور کامل از این فضای خیالی ایجاد شده برای اسماعیل دست بردارد. در موضع دیگر خود را به زحمت می اندازد تا اسماعیل را دارای برنامه و صاحب پیش و ایده معرفی کند.^{۴۴} اما واقعیت این است که رقابت موجود میان سران قبایل و اقتضای مسأله، مانع از بازگو شدن نقش کلیدی و قاطع سرکردگان قزلباش شده و همه این موارد به نام اسماعیل رقم خورده است. در حقیقت اسماعیل دارای نقش پوشالی و آلت دستی بیش نبود. منشی بوداق حتی در اواخر عمر شاه اسماعیل که باید بر امور مسلط شده باشد، نقشی برای او قائل نیست و می نویسد: «این خسرو دین مطلق از مهمات خود خبر نداشت و تمامی به دست وکلا و وزرا بود».^{۴۵} البته منابع عصر صفوی کم و بیش به نقش سران قبایل قزلباش واقف و مطلع بوده اند، اما تمایلی به بازگ کردن نقش و کیفیت اقدامات آنها ندارند و با ابهام سخن می گویند. با این حال بعضی از این منابع این سرکردگان پشت صحنه و گردانندگان واقعی امور را امرای نامدار و ارکان دولت قاهره^{۴۶}، هفت صوفی پاک اعتقاد^{۴۷} و اهل اختصاص^{۴۸} و نامیده اند. هر کدام از این هفت نفر از روسای قبایل و از فرماندهان عالی مقام بودند. ناگفته نماند که نخستین فتوحات منسوب به اسماعیل به فرماندهی همین سران اهل اختصاص و سایر سرکردگان قزلباش و نه خود وی صورت گرفت. تصرف بغداد، ارستان، کرمان، یزد و کار آنها بود.

واقعیت این است که در ورای هیاهوهای به نام اسماعیل حدوداً هفت سر کرده قزلباش به نام های

حسین بیگ لاله ، خادم بیگ خلیفه ، دده بیگ طالش ، قرا پیری بیگ قاجار ، الیاس بیگ ایفوت اغلی ، رستم بیگ قرمانلو و بیرام بیگ قرمانلو قرار داشتند^{۴۹} که کارها را سامان می دادند. حسین بیگ لاله و دده بیگ بودند که قبل از قتل سلطان علی در نبرد با سپاهیان رستم بیگ ، اسماعیل و ابراهیم را به اردبیل رساندند.^{۵۰} این نهایت دوران‌دیشی بود که چگونه در آن لحظه بحرانی در صدد حفظ این کودکان برآمدند. در مرحله بعد این رستم بیگ قرمانلو بود که اسماعیل را دست به دست از چنگ ناموران رستم بیگ به کوه های اطراف اردبیل و سپس با دیگران به گیلان رساند.^{۵۱} موقعیت سنجی و دور اندیشی این چند نفر قابل انکار نیست ، این افراد نوعاً با هوش ، زرنگ و مطلع از اوضاع واحوال بودند. هر چند بعضی از تودگان ساده قبایل قزلباش اعتقاداتی به خاندان صفوی داشتند ، اما بسیار ظاهر بینانه خواهد بود، اگر گفته شود این افراد نیز این گونه فکر می کردند. تاکتیک ها و مطالب حساس و مهمی که به زبان اسماعیل بیان می شد و آن را مستند به خواب ، الهام غیبی و ضمیر پر فیض وی می کردند در حقیقت نظرات این گروه بود که به آن شیوه بیان می شد. هر چند متون در این باره خاموشند. ماهیت قضیه طوری بوده است که قابل افشا نباشد. اما در تمام قضایا به نوعی همراهی یکی از این چند نفر را می بینیم. مثلاً مولف جهانگشای خاقان می نویسد: چون خبر انقلاب و طفیان امرای ترکمان (نبرد الوند و مراد) به سمع خاقان سلیمان شان رسید ، اراده نمودند که از لاهیجان به اردبیل روی آورند و در ادامه از کارکیا میرزا علی عزم رخصت گرفتند. این قسمت اول ماجرا ، اما مولف در ادامه این گونه می آورد که آن حضرت روز دیگر با جمعی از ارباب عقیدت (همان اهل اختصاص) به عزم شکار به کنار بیشه ای رسیدند و به رفیقان صوفی فرمودند که کسی از نهر عبور نکند و خود داخل بیشه شد. بالاخره قریب به دو ساعت آنها منتظر ماندند و به خاطر امر اکید وی کسی حق عبور از نهر را نداشت. در آن موضع صاحب عصر و الزمان (عج) او را ملاقات و باکمری بسته و شمشیر حمایل کرده برای انجام ماموریت باز گرداند. مولف جهانگشای خاقان این موضوع را با تفصیل بیشتر با داستان دیگری تکمیل می کند.^{۵۲} واقعا چه کسی در آن سوی بیشه منتظر اسماعیل بود تا او را با کمر بسته و شمشیر حمایل کرده تزیین نماید و بازگرداند؟! به هر حال این صحنه سازی توسط سران اهل اختصاص برای باوراندن و پروردن هر چه بیشتر ذهن اسماعیل برای ماموریت صورت گرفت. اسماعیل که کودکی ۱۲-۱۳ ساله بیش نبود و تا چشم باز نمود در سایه این روسای زیرک و هوشیار بود و سال ها به دور از خانواده تحت نظر آنها قرار داشت. بر اساس تلقینات و آن فضا او نیز باورش

شده بود که مامور به امر است و امر بر وی مشتبه شده بود، چرا که پس از خروج از گیلان و رسیدن به حوالی اردبیل ظاهراً مادرش یا کسی دیگر با پیام به آنها هشدار می دهند که برای پرهیز از خطر به اردبیل وارد نشوند. اسماعیل در آن دنیای کودکانه و با توجه به توهم ایجاد شده پیشین ناباورانه معترض می شود که با وجود آن که او از طرف صاحب الزمان ماموریت دارد، چرا رفتن به اردبیل باید به تاخیر افتد.^{۵۳} همین حسین بیگ کلی صغری و کبری چید تا او را قانع و شیر فهم کند که اکنون وقت این حرف ها نیست. اسماعیل تا نبرد چالدران در همین فضا و حال و هوایی که در ایام کودکی و در اوایل کار برایش ساخته بودند، سیر می کرد، خواب نما شدن های مکرر او به همین وضعیت بر می گردد. نمونه دیگر از صحنه سازی سران اهل اختصاص در دعوت حسین بارانی بود که چون در صداقت او تردید داشتند، اسماعیل را وادار به تمارض کردند تا دعوت او را به این طریق رد نمایند.^{۵۴} این هفت نفر در حقیقت عامل اصلی فرار اسماعیل به گیلان رابط و هماهنگ کننده نقشه های آتی و تنظیم مناسبات با حکومت محلی کارکیامیرزا، پیروان آنها و مقابله با خاندان آق قویونلوها بودند. در حالی که در همان ایام اسماعیل بهانه نان ریزه اردبیل می گرفت و در بازی کودکانه خود اردک و غاز همسایگان را می کشت، این چند نفر گردانندگان امور با اتکا به پشتوانه قبیله ای خود در آناطولی بودند. اگر آنها در آن شرایط اسماعیل را ترک می کردند او در همان جنگل های گیلان مفقود می شد. در جهان گشای خاقان و عالم آرای صفوی (شاه اسماعیل) که تفصیل ایام صباوت و حکومت اسماعیل است، مطالبی غیر مستقیم دال بر نکات فوق وجود دارد. این سران هفتگانه در جلسات شورای خود تصمیم نهایی را اتخاذ می کردند ظاهراً اسماعیل نیز حضور نداشته است و لزومی هم به حضور او نبود. مثلاً وقتی که نامه رستم بیگ به کارکیا میرزا رسید، سران مذکور را به جلسه ای فرا خواند و در این جلسه از حضور اسماعیل نیز یاد نشده است.^{۵۵} در نامه دیگر باز طرف مشورت کارکیا میرزا نه اسماعیل بلکه همان افراد هستند.^{۵۶} در منابع صفوی خروج اسماعیل و یاران او را از گیلان به الهام و رویا منسوب شده است. اما با قتل رستم بیگ سران هوشیار و منتظر قزلباش را که مترصد بودند به این صرافت انداخت تا یک بار دیگر بخت خود را آزمایش کنند.^{۵۷} با رصد کردن دقیق حوادث و پیشی آمدها این نکته قابل تشخیص است که خواب ها و الهامات ادعایی شاه اسماعیل ایده و طرح و نظر این افراد بود که به زبان و خواب اسماعیل مجال بیان می یافت و اغلب متأثر از وقایع و حوادث و به مقتضیات سیر وقایع حوادث بود.

دو نفر از این سران متنفذ یعنی حسین بیگ لاله و قرابیری قاجار از سرداران حیدر در نبرد سال ۸۹۶ ه. ق/ ۱۴۹۱ م بودند.^{۵۸} حسین بیگ لاله، رستم بیگ قراملو، دده بیگ طالش، خادم بیگ خلیفه و قرابیری قاجار در رکاب سلطان علی نیز بودند.^{۵۹} از سرنوشت نهایی این افراد اطلاعات اندکی در دست است. در این میان الیاس بیگ ایفوت اوغلی در نبرد با حسین کیا چلاوی در سال ۹۰۹ در ری کشته شد.^{۶۰} بیرام بیگ عضو برجسته دیگر از فرماندهان نبرد سال ۹۱۸ ه. ق، ۱۵۱۲ م با ازبکان بود که به قتل رسید.^{۶۱} در این نبرد بود که دده بیگ طالش از معرکه نبرد گریخت^{۶۲} از این افراد خادم بیگ خلیفه معروف به خلیفه الخلفا پس از قدرت یابی صفویان حاکم بغداد و عراق عرب شد^{۶۳} برجسته ترین عضو این گروه حسین بیگ لاله شاملو بود که ظاهراً پاره ای از روایاها و الهامات منسوب به شاه اسماعیل ایده و افکار وی بوده است.^{۶۴} در تمام حوادث مهم عصر اسماعیل، وی عضو ثابت و پرنفوذ بود. او بیش از دیگران به اسماعیل نزدیک بوده اند وی سرپرست اسماعیل بود و لقب لاله نیز به همین علت می باشد. بر این اساس «حسین بیگ لاله را لقب «رکن الدوله» داده اند^{۶۵} در مواقع حساس مراقبت از شاه اسماعیل به او واگذار می شد. در زمان خروج از گیلان و قبل از تصرف شروان که سلطان حسین بارانی که آنها را به ضیافت دعوت کرد، چون در نیت او تردید داشتند همه امرا به این ضیافت رفتند جز حسین بیگ لاله که در کنار اسماعیل باقی ماند.^{۶۶} وی مناسبی چون امیرالامرای و کالت نفس نفیس همایون را بر عهده داشت.^{۶۷} هر منطقه ای که فتح می شد ابتدا به او می سپردند و او آنجا را به نایب خود می داد. چون حکومت شهر یزد را به وی سپردند ظاهراً کسر شأن خود می دانست و آن را به یکی از افرادش سپرد.^{۶۸} حسین بیگ لاله تمام مقامات و مناسب عمده از جمله امیرالامرای و کالت نفس نفیس همایون، حاکمیت یزد، شروان، هرات و لنگی طهماسب میرزا را تجربه کرده بود. در حقیقت این مقام ها برای حسین بیگ لاله چندان اهمیتی نداشت و او پس پرده حاکمیت را در اختیار داشت. این ادعا که شاه اسماعیل او را از مقام امیرالامرای یا کالت عزل کرده است دلیل بر کاهش مقام یا اهمیت او نیست. کما اینکه آن دو مقام نیز فی نفسه در آشفته بازار نخستین حاکمیت صفوی چندان اهمیتی نداشت. بر عکس آن مقامات صوری و تشریفاتی و با وظایف تعریف نشده بود در حالی که حاکمیت هرات و لنگی طهماسب میرزا در عمل و مرتبه اگر بالاتر از آن مقامات نبود به هیچ وجه در مرتبه فروتر از آنها قرار نداشت.

قراین و شواهد حاکی است که حسین بیگ لاله با توجه به نفوذ دیرینه اش نه تنها اسماعیل بلکه

دیگران را به ستوه آورده بود بلکه حضورش در نبرد چالدران نشان از آن دارد که وی باز صاحب نفوذ فراوان بوده است. متأسفانه منابع از نفوذ و قدرت این شخصیت های پشت صحنه کمتر سخن می گویند ، با این حال اشارات کوتاهی در پاره ای از منابع در خصوص حسین بیگ لاله وجود دارد. او اغلب مهار شاه اسماعیل را در دست داشت و شاه اسماعیل را گاهی نصیحت های مشفقانه می کرد^{۶۱} او شاه اسماعیل را جهت کنترل بیشتر سپاهیان قزلباش تشویق می نمود.^{۷۰}

از افکار و اعتقادات او اطلاع زیادی در دست نیست. اما وی در رسمی کردن مذهب تشیع به سال ۱۵۰۱/۹۰۷م توسط اسماعیل نقش اصلی داشت و طرف مشورت بود.^{۷۱} حسین بیگ لاله بسیار متعصب بود و بابا عشقی از تبرایان مشهور هرات و از دوستان و معتمدان او بوده است.^{۷۲} در هر حال موفقیت های نظامی شاه اسماعیل مدیون قبایل قزلباش و بخصوص دقت نظر و دور اندیشی سرانی چون حسین بیگ لاله ، رستم بیگ قرمانلو ، قراپیری بیگ قاجار و دیگران بود بر این اساس است که مولف جهان گشای خاقان، حسین بیگ لاله را مردی با تدبیر و صاحب رای قلمداد کرده است.^{۷۳} حسین بیگ لاله در نبرد چالدران به قتل رسید و فقدانش خلأ خاصی در زندگی شاه اسماعیل ایجاد کرد و او را در عرصه زندگی خودسر گذاشت. شاید اغراق نباشد که گفته شود حکومت ولو ظاهری شاه اسماعیل تا زمان قتل حسین بیگ لاله ادامه داشت. پس از آنکه سایه سنگین این مرد پر نفوذ از سر شاه اسماعیل محو شد عنان و زمام او بر عهده افرادی چون میرزا شاه حسین اصفهانی افتاد که او را هر چه بیشتر به طرف لعب و لهو سوق دادند. نبرد چالدران نه تنها برای اسماعیل حکم یک شکست وحشتناک داشت بلکه او را به شکل سرخورده سیاسی و نظامی در آورد. بدین علت خمودگی سنگینی بر شخصیت ظاهرا نا آرام او سایه ای افکند. چرا که سران برجسته قزلباش از جمله حسین بیگ بود به قتل رسیدند. دیگر کسی از قزلباشان اسماعیل را تشویق به پی گیری امور نمی کرد و هر کس پی منافع خود رفت. افرادی مانند امیر خان ترکمان حاکم خراسان گوش به اوامر اسماعیل نمی داد.^{۷۴}

مراحل زندگانی اسماعیل پس از قتل سلطان علی ، سه دوره متمایز را نشان می دهد. این سه دوره یک نکته مشترک دارد و آن اینکه اسماعیل در همه آنها فاقد هر نوع قدرت واقعی و یا نقشی خود ساخته بوده است.

دوره اختفا در گیلان: همان گونه که آمد کودکی بیش نبود و امور به وسیله سران اهل اختصاص انجام می گرفت.

دوره میانی: با خروج از لاهیجان تا نبرد چالدران را در بر می گیرد. مشخصات این دوره عبارت است از کر و فر نظامی قزلباشان و مست از باده فتوحات به خصوص در ایران مرکزی و شرقی و در آرزوی دور و دراز برای تسخیر سرزمین آناطولی که موطن اصلی آنها بود و به موازات آن چهره ماورائی از اسماعیل برای تحریک و تشویق توده قزلباش و مردم ساسانه و پرداخته بودند. به طوری که اسماعیل نیز آن را به نحوی باور کرده بود. او خود را خدا و توده قزلباش او را به سان موجودی مقدس می پرستیدند.^{۷۵} اهمیت اسماعیل به عنوان وارث خاندان صفوی در این بود که نقش عاملی وحدت بخش در میان قبایل قزلباش را ایفا می کرد. این نیز بیشتر مربوط به سابقه خاندان صفوی بود تا شخصیت و توان اسماعیل در سایر موارد وی صاحب نقشی نبوده است.

علی رغم اغراق ها و مبالغه ها حداقل به طور مستند در میادین نبرد شاهکاری نظامی از اسماعیل گزارش نشده است. مگر پس از اسارت و یا قتل دشمنان که امر به کباب و خوردن آنها می کرد که آن هم نشان از وضعیت یک هیجان جنون آمیز بود تا خلق و خویی مردانه و قهرمانانه. بر عکس نام آوران رزم دیده هیچ گاه این گونه با دشمنان و اسرا و مقتولین رفتار نمی کردند.

در دوره نخست و میانی اغلب فتوحات در قبال مدعیان محلی و حکومت های فرسوده بود. اسماعیل نیز از ابتدا تحت تاثیر القانات و تلقینات سران زیرک قزلباش دچار توهم شد که موجودی برگزیده و الهی است. شاید توده قزلباش کم و بیش نیز به این نتیجه رسیده بودند، اما بعبید است سران قزلباش که از کودکی اسماعیل را پرورانده بودند، دچار این چنین اغواهایی شده باشند. به هر حال این دوره بهترین ایام اسماعیل محسوب می شد و قصد فتح ربع مسکون را داشت.

دوره پسی از نبرد چالدران: نبرد سرنوشت ساز چالدران اسماعیل و قزلباشان را سرخورده کرد. هر دو دست از داعیه های خود شستند. اسماعیل به چادر، کاخ و شکار، عیاشی و باده گساری با نهایت تلخ کامی پناه برد. هرچند قبل از آن نیز همین وضعیت را داشت، اما به عنوان فاتحی قاهر و موجودی برگزیده و در نهایت شادباشی و خوشباشی. قزلباشان نیز هوس بازگشت به وطن آناطولی خود را با وجود قدرت عثمانی از سر بیرون کردند و ترجیح دادند که به همین قلمرو فعلی در ایران اکتفا نمایند.^{۷۶} آنها این سرزمین را قلمرو قزلباشی نامیدند.^{۷۷}

در مورد نقش اسماعیل در نبرد چالدران یک جای دیگر به تفصیل صحبت شد که لزومی به تکرار آن در اینجا نیست و خلاصه آن اینکه اسماعیل در مقدمه نبرد، شورای جنگی قبل از جنگ و حتی

در متن نبرد چالدران نقش و حضوری خاصی نداشت.^{۷۸} پس از نبرد چالدران اسماعیل هیچ نبردی را همراهی نکرد و به کار مملکت داری کما فی السابق چندان دخالتی نمی نمود و سران قزلباشی چندان به او وقعی نمی نهادند.

گذشته از آن حکومتی که به نام شاه اسماعیل رقم خورد از منظر اجتماعی و اقتصادی سودی برای مردم نداشت.^{۷۹} در واقع آن مرحله ای از ترقی تاریخی نیز نبود حتی در آن نوعی عقب گرد اقتصادی و اجتماعی بچشم می خورد. از این منظر ورود عنصر قبیله ای آسیای صغیر و ازدحام آنها در محیط ایران نوعی تنزل اجتماعی بود. تلفات انسانی مردم شهر نشین در تبریز ، بغداد ، طیس و ... فرار دانشمندان و علمای ایران نتایج طبیعی ورود این عنصر قبیله ای است که در مجموع محیطی منحنی و قهقرائی برای ایران ایجاد کرد. این باعث رونق و گسترش نظام الملوک الطوائفی و خان و خان بازی در ایران گشت. قبایل قزلباش که خود را صاحب و شریک سلطنت می دانستند، طمع سیری ناپذیری در تصاحب ایالات و مناطق داشتند و هنوز ده سال از تشکیل حکومت صفوی نگذشته بود که از هرات تا بغداد را بین خود تقسیم کردند. تقریباً تمام شهرهای بزرگ و کوچک و ایالات مفتوحه در اختیار سران قزلباش و نه کسی دیگر قرار گرفت.

در مجموع شاه اسماعیل دارای شخصیتی ضعیف و به دور از تعادل روحی و فاقد وجهه یک حاکم سیاسی - نظامی بود. همان گونه که در پیروزی مغلوبین را با خوشحالی آتش می زد و امر به خوردن جنازه آنها می کرد ، بر عکس به تعبیر ملا کمال پس از شکست چالدران کسی او را خندان ندید.^{۸۰} افسردگی شاه اسماعیل پس از نبرد چالدران مشهور است و بعد از آن کما فی السابق دائم خود را با شراب و مجالس عیش سرگرم می کرد. یک حاکم سیاسی و نظامی خوب و برجسته از شکست ها تجربه می گیرد ، در حالی که شاه اسماعیل چنان شکسته شد که دیگر دنبال جنگ و نبرد نگردید و نرفت. شخصیت افسانه ای و پرهیاهوی وی تاب یک شکست را نیارود.

قاضی احمد قمی در تحلیل این مساله که چرا شاه اسماعیل به این وضعیت دچار شد ، در حالی که قصد تصرف تمام ریح مسکون را داشت ، تصریح می کند که این مساله به واسطه دخل و تصرف اصفهانیان بود که میر نجم اصفهانی (یار احمد اصفهانی) موجب اولین شکست با ازبکان شد و میرزا شاه حسین اصفهانی ، شاه را به لوب و لهو و ارتکاب شرب خمر ترغیب نمود.^{۸۱} البته این تحلیل توجیهی بیش نیست در صورت صحت باز نشان از شخصیت ضعیف و تاثیر پذیر اسماعیل دارد.

نتیجه:

حاصل کلام آنکه خاندان صفوی با بستن خود به پیرایه های معنوی مانند خانقاه داری و سیادت دنبال وجهه بودند. اما از عصر جنید با پیوند و اتکا به قبایل آسیای صغیر رویکرد جدیدی را تجربه کردند. این پیوند باعث شد تا قبایل موسوم به قزلباش در عصر انحطاط سیاسی و نظامی ایران فردی از این خاندان را به سلطنت بنشانند. لیکن مورخان قدیم حتی محققان معاصر با دست کم گرفتن آن موارد و با صرف نظر کردن از قدرت قاطع و بی چون چرای قبایل قزلباش و انحطاط سیاسی - نظامی منطقه و از جمله ایران، فرایند برآمدن را مرهون شخصیت ماورائی، توان رهبری و استمداد و ذکاوت اسماعیل دانسته اند. در حالی که چنانچه تمام زمینه ها با دقت بررسی شود و از طرفی فرایند برآمدن صفویان درست رصد گردد، نقش شاه اسماعیل ظاهری و پوشالی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها و ارجاعات:

- ۱- نک: ابن ابرار، صفوة الصفا، مقدمه و تصحيح غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات زریاب، تهران، ۱۳۷۶؛ در مورد بررسی جدیدی از او ملاحظه فرمایید: سالاری شادی، علی، «بازنگری در احوال و مناسبات شیخ صفی الدین اردبیلی» مجله مطالعات و پژوهش های دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، شماره ۵۰، پاییز ۱۳۸۶.
- ۲- ابن بزاز، ص ۷۱ به بعد.
- ۳- اسکندریگ، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب تهران، ۱۳۷۷، ج ۱/ص ۲۶۰.
- ۴- در مورد احوال و اقدامات صدرالدین نک: سالاری شادی، علی، «احوال و مناسبات صدرالدین صفوی و نقد افسانه قاسم انوار»، پژوهش های تاریخی، مجله علمی - پژوهشی دانشگاه اصفهان، سال ۴۵، دوره جدید، بهار ۱۳۸۸.
- ۵- خواند میر، حبیب السیر، زیر نظر دکتر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۶۲، ج ۴/۴۱۰.
- ۶- همان، ۴ / ۴۲۵
- ۷- هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۵ به بعد.
- ۸- خواند میر، ج ۴ / ۴۲۵.
- ۹- امیر محمود خواند میر، ذیل حبیب السیر، به تصحیح محمد علی جراحی، تهران، نشر گستره، ۱۳۷۰. صص ۳۱-۳۹، ۳۳.
- ۱۰- خنجی، فضل الله بن روزبهان، عالم آرای امینی، به کوشش دکتر مسعود شرقی، انتشارات خانواده، تهران، ۱۳۷۹، صص ۲۹۴-۲۹۵؛ همچنین نک: عبدی بیگ شیرازی، تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشرنی، تهران، ۱۳۶۹، ۲۹۴-۲۹۵.
- ۱۱- خنجی، همان، ۲۹۴-۲۹۵؛ خواند میر، همان، ج ۴، صص ۴۲۶-۴۲۷
- ۱۲- خواندمیر، همان، ج ۴ / صص ۴۲۶-۴۲۷؛ روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۷، ج ۱/صص ۱۱-۱۲.
- ۱۳- خواندمیر، همان، ج ۴/ص ۴۳۹ به بعد، روملو، همان، ۱۱-۱۲؛ همچنین نک: جنابادی میرزاییگ

- ، روضه الصفویه، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲.
- ۱۴- سومر، فاروق، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، مترجمین دکتر اشراقی و دکتر امامی، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۱.
- ۱۵- همان، ۱۲-۱۶
- ۱۶- رویمر، هانس «برآمدن صفویان»، تاریخ ایران دوره صفوی - کمبریج - ترجمه آژند، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۸۰، صص ۹-۱۲.
- ۱۷- یحیی بن عبداللطیف قزوینی، لب التواریخ، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، صص ۳۸۸-۳۸۷.
- ۱۸- ابن بزاز، همان، ص ۷۰ به بعد؛ در مورد بررسی و نقد ادعای سیادت صفویان نک: رحیم لو، یوسف، «مواردی از دستاویز های معنوی سیاست صفویان»، یادنامه میرزا جعفر سلطان القزایی، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۰.
- کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۹؛ زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶، صص ۵۹ به بعد.
- ۱۹- طهماسب صفوی، شاه، تذکره شاه طهماسب، امرالله صفری، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۳، ص ۶۵.
- ۲۰- جهاننگشای خاقان، مقدمه ویبوستها الله دتا مضر، پاکستان، اسلام آباد، ۱۴۰۶، صص ۱۵۵-۱۵۷؛ غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، کتابفروشی حافظ، تهران، ۱۳۴۳، صص ۲۵۹-۲۵۸؛ بوداق منشی، جواهر الاخبار، بکوشش محسن بهرام نژاد، تهران، میراث نشر مکتوب، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲؛ قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹، ج ۱/ ص ۷۶.
- ۲۱- روملو، همان، ص ۸۷.
- ۲۲- اسپیناقچی پاشا زاده، محمد عارف، انقلاب الاسلام بین الخواص والعوام، بکوشش رسول جعفریان، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۷۹، صص ۴۵.
- ۲۳- بوداق منشی، همان، ص ۲۴۴.
- ۲۴- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم، فتوحات شاهی، بکوشش دکتر نصیری، تهران، انتشارات آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳، صص ۴۹۲-۴۹۳.
- ۲۵- قمی، همان، ج ۱/ ص ۸۰.

- ۲۶- همان، ج ۱/ ۷۶.
- ۲۷- جهانگشای خاقان، ۱۸۴-۱۸۵.
- ۲۸- همان، ۱۸۵.
- ۲۹- امیر محمود خواند میر، همان، ۶۷.
- ۳۰- جهانگشای خاقان، همان، ۷۱-۷۵؛ خواندمیر، همان، ۴/ ۴۶۷، ۴۴۸، امیر محمود خواندمیر، همان، ۴۲-۶۵، غفاری، همان، ۲۶۳.
- ۳۱- سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، تهران، انتشارات کتاب تهران، ۱۳۶۳، ص ۳.
- ۳۲- در خصوص رویاهای شیخ صفی و انعکاس آن در متون تاریخی عصر از طریق صفوة الصفا نک: رحیم لو، همان، ۱۳۷۰، ص ۲۲۴ و
- Sholeh A. Quinn, Deoreams of shaykh safi al Din and safavid Historical writing , Iranian studies , volume 29 , number 1-z pp,127-128.
- ۳۳- سیوری، همان، ۴۲-۴۳.
- ۳۴- زرین کوب، همان، ۴۰.
- ۳۵- سومر، فاروق، نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، مترجمین: دکتر اشراقی و دکتر امامی، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۶، ص ۵۲.
- ۳۶- سرور، غلام، تاریخ شاه اسماعیل، ترجمه آرام و غفاری، تهران، نشر مرکز دانشگاهی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳.
- ۳۷- غفاری، همان، ۲۶۵.
- ۳۸- روملو، همان، ۲۰؛ قمی، همان، ج ۱، صص ۴۷-۴۸.
- ۳۹- بوداق منشی، همان، ۱۱۱.
- ۴۰- روملو، همان، ۲۱.
- ۴۱- بوداق منشی، همان، ۱۱۱.
- ۴۲- سیوری، همان، ۲۰.
- ۴۳- رویمر، هانس روبرت، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، انتشارات دانشگاه تهران،

- ۱۳۸۵، صص ۲۵۸-۲۶۲ به بعد.
- ۴۴- رویمر، همان، ۴۳۵.
- ۴۵- بوداق منشی، همان، ۱۴۰.
- ۴۶- روملو، همان، ۶۷، ۸۳.
- ۴۷- عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۷.
- ۴۸- جنابادی میرزا بیگ، روضه الصفویه، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، موقوفات افشار، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۱۸.
- ۴۹- جهانگشای، همان، ۵۷-۶۱.
- ۵۰- امینی هروی، همان، ۶۸-۶۹؛ جهانگشای خاقان، همان، ص ۵۸-۵۹.
- ۵۱- جهانگشای خاقان، ۶۰-۶۳.
- ۵۲- همان، ۸۳-۹۰.
- ۵۳- عالم آرای صفوی، ۵۰-۵۱.
- ۵۴- امینی هروی، همان، ۹۴.
- ۵۵- جهانگشای خاقان، همان، ۶۹-۷۰؛ عالم آرای صفوی، همان، ۴۱.
- ۵۶- عالم آرای صفوی، همان، ص ۴۴.
- ۵۷- جهانگشای خاقان، ۸۳-۸۴؛ عالم آرای صفوی، ۴۵.
- ۵۸- خواند میر، ج ۴/۴۳۳؛ اسکندر بیگ، ج ۳۵/۳۵ مطالعات فرهنگی
- ۵۹- عالم آرای صفوی، همان، ص ۳۶-۳۷.
- ۶۰- همان، ۶۰.
- ۶۱- امیر محمود خواند میر، همان، ۷۹.
- ۶۲- روملو، همان، ۱۸۰.
- ۶۳- خواند میر، همان، ج ۴/۴۹۶.
- ۶۴- روملو، همان، ۶۸ و جنابادی، همان، ۱۲۸/۱۲۹...
- ۶۵- چنابدی، همان، ۲۰۸.
- ۶۶- روملو، همان، ۵۱.

- ۶۷- خواند میر، همان، ۴/۴۶۸؛ روملو، همان، ۱۴۶.
- ۶۸- جهانگشای خاقان، ص ۱۸۰
- ۶۹- عالم آرای صفوی ۱۱۳ و ۴۰۹.
- ۷۰- جهانگشای خاقان، همان، ۲۵۱.
- ۷۱- عالم آرای صفوی، ۶۴.
- ۷۲- همان، ۴۰۳-۴۰۵.
- ۷۳- جهان گشای خاقان، ۲۰۸.
- ۷۴- خواند میر، همان، ۴/۵۷۷-۵۷۹.
- ۷۵- سیوری، همان، ۱۹-۲۰.
- ۷۶- در مورد بررسی متفاوت از نبرد چالدران نک: سالاری شادی، علی، «انعکاس جنگ چالدران در تاریخ نگاری صفوی» فصلنامه مطالعات و تحقیقات تاریخی، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۶.
- ۷۷- رحیم لو، ۴۱۳، ۱۳۸۳.
- ۷۸- سالاری شادی، همان.
- ۷۹- نک: رویمر، ۳۰۶، ۱۳۸۵؛ مقایسه کنید با: رحیم لو، همان، ۴۲۰-۴۲۳.
- ۸۰- ملاکمال، تاریخ ملاکمال، تصحیح ابراهیم دهگان، چاپ فروردین، اراک، ۱۳۳۴، ص ۳۶.
- ۸۱- قمی، همان، ج ۱/۱۵۴.
- منابع و ماخذ:
- ۱- ابن ابزار، صفوة الصفا، مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات زریاب، تهران، ۱۳۷۶
- ۲- اسپنقچی پاشازاده، محمد عارف، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، به کوشش رسول جمفریان، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۷۹.
- ۳- اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب تهران، ۱۳۷۷.
- ۴- خواند میر، امیر محمود، ذیل حبیب الصیر، به تصحیح محمد علی جراحی، تهران، نشر گستره، ۱۳۷۰.
- ۵- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم، فتوحات شاهی، به کوشش دکتر نصیری، تهران، انتشارات آثار و

مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴.

- ۶- بویل، جی. ا. تاریخ ایران کمبریج، مترجم: حسن انوشه، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶
- ۷- جنابادی میرزا بیگ، روضة الصفویه، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۸.
- ۸- خواند میر، حبیب السیر، زیر نظر دکتر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۶۲.
- ۹- حنجی، فضل الله بن روزبهان، عالم آرای امینی، به کوشش دکتر مسعود شرقی، انتشارات خانواده، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۰- رحیم لو، یوسف، مواردی از دستاویز های معنوی سیاست صفویان، یادنامه میرزا جعفر سلطان القزایی، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۰.
- ۱۱- -----، تضادهای و تعارضی های ساختاری حکومت صفوی، «صفویه در گستره تاریخ ایران زمین» مجموعه مقالات، به اهتمام مقصود علی صادقی، دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۸۳.
- ۱۲- روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۳- رویمر، هانس روبرت، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۴- -----، «برآمدن صفویان»، تاریخ ایران دوره صفوی - کمبریج -، ترجمه آژند، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۵- زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۶.
- ۱۶- سالاری شادی، علی، «باز نگری در احوال و مناسبات شیخ صفی الدین اردبیلی»، مجله مطالعات و پژوهش های دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، شماره ۵۰، پاییز ۱۳۸۶.
- ۱۷- -----، «احوال و مناسبات صدرالدین صفوی و نقد افسانه قاسم اتوار»، پژوهش های تاریخی، مجله علمی - پژوهشی دانشگاه اصفهان، سال ۴۵، دوره جدید، بهار ۱۳۸۸.
- ۱۸- -----، «انعکاس جنگ چالدران در تاریخ نگاری صفوی»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات تاریخی، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۶.
- ۱۹- سرور، غلام، تاریخ شاه اسماعیل، ترجمه آرام و غفاری، تهران، نشر مرکز دانشگاهی، ۱۳۷۴.
- ۲۰- سومر، فاروق، نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، مترجمین دکتر اشراقی و

دکتر امامی، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۶

۲۱- عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۳.

۲۲- عبدی بیگ شیرازی، تکملة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشرنی، تهران، ۱۳۶۹.

۲۳- غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، کتابفروشی حافظ، تهران، ۱۳۴۳.

۲۴- قمی، قاضی احمد، خلاصة التواریخ، تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران،

تهران، ۱۳۵۹.

۲۵- کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۹.

۲۶- ملاکمال، تاریخ ملاکمال، تصحیح ابراهیم دهگان، چاپ فروردین، اراک، ۱۳۳۴.

۲۷- هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی،

تهران، ۱۳۶۲.

۲۸- یحیی بن عبداللطیف قزوینی، لب التواریخ، دنیای کتاب، ۱۳۶۳

29- Sholeh A. Quinn , Deoreams of shaykh safi al Din and safavid

Historical writing , Iranian studies , volume 29 , number 1-z

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی